

آئینه سکندر

... جام جم است ، بنگر :

تا برتو عرضه دارد احوال ملك دارا.

حافظ.

بقلم دکتر محمد معین
اسناد زبان فارسی در دانشکده ادبیات

در نظم و نثر پارسی « آئینه سکندر » و « آئینه اسکندر » و « آئینه اسکندری » - و در هر يك از اینها « آئینه » و « آینه » بجای « آئینه » - بسیار آمده است و تعبیرهای گوناگون برای آن آورده اند . درین مقالات اقوال مختلف را درین موضوع نقل میکنیم و تحقیقات دانشمندان معاصر را در پایان میآوریم تا این « آئینه » شناخته شود .

منابع تازی

ابو الحسن عالی بن الحسین بن علی مسعودی (متوفی بسال ۳۴۶هـ)
در «مروج الذهب» آرد^۱ :

مسعودی

«مناره اسکندریه - بیشتر مصریان و مردم اسکندریه - از کسانیکه باخبار شهر خویش توجه داشته اند - بر آنند که اسکندر بن فیلیش (فیلیس - فیلیس) مقدونی کسی است که آنرا بنا کرد چنانکه ما ، بیشتر در بنای شهر اسکندریه آورده ایم^۲ . و ازیشان بعضی بر آن رفته اند که ملکه «دلوکه»^۳ آنرا ساخت و دیدگاهی برای مراقبت دشمنانی

۱- مروج الذهب چاپ مکتبه العصریه . بغداد ج ۱ ص ۳۱۸-۳۲۰ .

۲- رك : همان كتاب ص ۳۱۴-۳۱۸ .

۳- دلوكه دختر زباء بنا ببعث تواریخ اسلامی نام ملکه ای در مصر قدیم است که کویا بدور خطه مصر سوری کشیده بود و بخشی از آن سور که در عهد اسلامی بانی بود بنام «جدار العجوز» و «حائط العجوز» نام داده اند (قاموس الاعلام ترکی) در نخبه الدهر دمشقی - چنانکه بیاید - دلوكه ملکه مصر یاد شده و مسعودی در مروج الذهب ج ۱ ص ۳۰۹ اورا « دلوكه العجوز » خوانده است . رك : ص ۳۱ (در سطر آخر)

که بشهر ایشان روی میآورد، قرارداد. بعضی دیگر گفته‌اند که دهمین فرعون مصر آنرا برآورد، و ما بیشتر درین کتاب ذکر او آورده‌ایم.^۱ برخی روایت کرده‌اند آنکس که شهر رومیه را بنا کرد^۲، هم او شهر اسکندریه و مناره آن و اهرام مصر را ساخت، ولی اسکندریه را بجهت شهرت اسکندر باستیلاء بر اکثر ممالک عالم، بدو انتساب دادند و بدین نام شهرت یافت.

درباره این مناره اخبار بسیار نقل کرده‌اند و گفته‌اند دشمنی درین دریا با اسکندر روی نیاورد، و وی از پادشاهی باک نداشت که بشهر او درآید و درخانه وی با او بجنگد. هم او بود که مناره را دیدگاه قرارداد و کسیکه مناره را بنا کرد آنرا بر کرسی از آبنگینه بهیشت خرچنگک در جوف دریا بر طرف زبانهای که از خشکی بدریایم کشید، جای داد و بر بالای آن پیکرهایی از مس و جز آن برآورد، از آن جمله پیکری که بسبابه دست راست بسوی آفتاب - در هر جای فلک بود - اشاره میکرد، و چون خورشید در فلک اوج میگرفت، انگشت او بسوی وی اشاره میکرد و چون فرود میآمد، انگشت او هم فرود میآمد، و هر جا او میگشت دست نیز میگردد. و از جمله تمثالی بود که بدست خود بسوی دریا اشاره میکرد و چون دشمن بیک میلی^۳ میرسید و نزدیک میشد و او را بچشم میتوانستند دید، ازین پیکر آوازی سهمگین برمیخاست که تادو سه میل شنیده میشد و مردم شهر آگاه میشدند که دشمن بدیشان نزدیک شده و بچشم او را میدیدند. و دیگر تمثالی است که هر ساعت از شب و روز میگذاشت از او آوایی میشنیدند بجز آوای ساعت پیش، و آن آوا طرب انگیز بود.

۱- رک: مروج الذهب ج ۱ ص ۳۰۹.

۲- بر طبق اساطیر رومی، شهر روم را دو برادر بنام «رموس» و «رمولوس» ساخته‌اند. رک: تاریخ رم تألیف آلبرماله و ژول ایزاک ترجمه زیرک زاده ص ۱۸.

۳- در نخبه الدهر (ص ۳۶): متی صارالعدو منهم علی نحو من میله. ولی در مروج الذهب چاپ مکتبه العصرية بغداد ص ۳۱۹ و نیز مروج الذهب چاپ اول مطبعة ازهریه مصر سال ۱۳۰۳ ج ۱ ص ۱۶۱ آمده: اذا صارالعدو منه علی نحو من لیلة.

پادشاه روم در زمان ولید بن عبدالملک بن مروان^۱، خادمی از خواص خود را که مردی صاحب رأی و دها بود بسوی خلیفه فرستاد، و او ایمن ببعض ثغور رسید و با ساز و برگ داخل شد، و با او گروهی همراه بود. وی بسوی ولید رفت و گفت که از خواص پادشاه (روم) بود، و شاه بعلت تفتینی بی اساس در صدد قتل او بر آمد و او بترسید و باسلام رغبت آورد، پس بردست ولید مسلمان شد و نزد او تقرب یافت و ویرا بدفینه‌هایی از دمشق و دیگر شهرهای شام هدایت میکرد و آنها را بدلالت کتابهایی که با خود داشت - و در آنها صفات این دفائن نوشته بود - برای ولید استخراج میکرد. ولید چون این مالها و گوهرها بدید، حرص و طمع بر او غلبه یافت. آنگاه خادم گفت: ای امیر مؤمنان! اموال و جواهر و دفائنی از پادشاهان بجای مانده است. ولید داستان پرسید. گفت: در زیر مناره اسکندریه اموال زمین گرد آمده، چه اسکندر بر اموال و جواهر شداد بن عاد - و ملوک عرب بمصر و شام دست یافت. پس بدانجا در زیر زمین ساختمانهایی طولانی بنا کرد و برای آنها قبه‌ها و پلها و سردابها ساخت، و این ذخایر را - که شامل زر و اوراق فازی و جواهر بود - در میان آنها بودیمت نهاد، و در بالای آنها این مناره را بر آورد، و طول آن در هوا هزار ذرع بود و آئینه را بر بالای آن جای داد و دیدبانها^۲ در حول آن می نشستند و چون آنان در نور این آئینه دشمنی در دریا میدیدند بکسانیکه نزدیک آنان بودند آواز میدادند، و ایشان رایتها بر می افراشتند و دیگران که دور بودند آنها را میدیدند، پس مردم را از واقعه آگاه میکردند و بدین طریق دشمن را بدیشان راهی نبود. پس ولید با آن خادم لشکری با گروهی از ثقات و خواص خود گسیل داشت. خادم نصف مناره را از بالا منهدم ساخت و آئینه را محو کرد. پس مردم اسکندریه و دیگران ناله بر آوردند و دانستند که اینکار مکرو حیلتی بود؛ و چون خادم این بشنید و بدانست که بزودی بولید خیر بردارند و خود نیز بمراد رسیده بود، شبانه در کشتی که آماده کرده بود بنشست و فرار کرد، و گروهی با او موافقت کردند. پس حیلۀ او بیابان رسید و مناره بدین صورت که ذکر کردیم تا کنون - که سال ۳۳۲ باشد - باقی

۱- از ۸۶ تا ۹۶ هـ .

۲- در اصل: الدياتبة، و آن جمع دیدبان و دیده بان است. رك: دزی، ذیل قوامیس عرب

مانده، و حوالی مناره اسکندریه اندر دریا مغاصی است که از آن قطعه‌های گوهر بیرون آورند و از آن نگین انگشتری سازند و انواع جواهر باشد: از جمله کرکهن^۱ و ادرك^۲ و اشباد چشم^۳ و گویند که اینها از آلات شراب اسکندر بود و چون او در گذشت مادرش آنها را بشکست و بدان مواضع از دریا ریخت؛ و بعضی بر آنند که اسکندر این نوع گوهر را برگرفت و در حول مناره فرو انداخت تا اطراف مناره از مردم خالی نباشد، زیرا اشان جوهر آنست که همواره و در هر عصر در کان خویش - چه خشکی باشد و چه دریا - مطلوب است و آن موضع همیشه بمردم آبادان است. و از آنچه که در حول مناره اسکندریه استخراج میکنند، اشباد چشم است...^۴ و گفته‌اند که آینه بر بالای این مناره بود زیرا ملوک روم پس از اسکندر با پادشاهان مصر بر سر اسکندریه می‌جنگیدند؛ و ملوک اسکندریه این آینه را بساختند که از آن ورود دشمنان از راه دریا دیده میشد، و کسیکه وارد آن شود بجهت کثرت اطاقها و طبقات و چراغهای آن گم گردد، مگر آنکه بدخول و خروج آن آگاه بود؛ و گفته‌اند چون مغربیان بزمان خلافت مقتدر با لشکر صاحب مغرب بدانجا شدند و گروهی از ایشان با اسب بمناره رفتند و در آنجا گم شدند و در آن راههایی است که بفضایی کشد که بسوی سرطان آبگینه‌یی فرود آید و در آن راه است بسوی دریا، پس ایشان با مراکب خویش تهور نمودند و بسیاری از ایشان گم گشتند...»

و نیز مسعودی در کتاب دیگر خود «التنبيه والاشراف» شرحی از مناره اسکندریه آورده است.^۵

۱- نوعی یاقوت. رک: الجماهر بیرونی ص ۷۲-۷۴.

۲- یا ادرك. یکی از احجار کریهه که در نفاست هم سنگ یاقوت است. رک: الجماهر ص ۲۲۷ ولغت نامه دهخدا ذیل: ادرك.

۳- از شرحی که مسعودی در اینجا (مروج الذهب ج ۱ ص ۳۲۰) میدهد بر می‌آید که نوعی از احجار کریهه است که از آن نگین انگشتری می‌ساختند.

۴- در اینجا شرحی از «اشباد چشم» آورده است.

۵- چاپ مصر. سال ۱۳۵۷ ص ۴۲-۴۵.

اصطخری
ابو اسحاق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری معروف بکرخی
(قرن چهارم هجری) در «کتاب المسالك والممالك» نوشته^۱:
«بدانجا (اسکندریه) است مناره‌ای که در دریا از سنک بر آورده‌اند و بسیار مرتفع است،
و شامل بیش از سیصد اطاق است و جز باراهنما نمیتوان بر بالای آن رفت.»

ابن حوقل
ابوالقاسم محمد بن حوقل نصیبی (قرن چهارم هجری) در
«کتاب صورة الارض» گفته^۲: «و در آن (اسکندریه) است
مناره مشهور که با سنک و ارزیر ساخته‌اند، و در همه زمین نظیری که در اشکال و مبانی
و عجایب که شبیه یا نزدیک بدان باشد، ندارد؛ و آن آیتی آشکار و دال است بر مملکتی
قاهر، از آن پادشاهی بزرگ و صاحب حالی سترک و سلطانی عقیم. اخبار این مناره در
سراسر زمین مشهور است و همه اهل درایت از عامه و خاصه متفق‌اند که مؤسس آن،
ویرا برای رصد فلک ساخت، و بدانجا علم هیئت را - تا آنجا که توانست - دریافت، و آنچه
از احوال فلک خبر داده‌اند، همه او و جانشینانش را حاصل شد، و این امر بجهت باز بودن
فضای آن و وسعت آسمان و کمی بخارهای صحراهای آن ناحیه است، زیرا هر سرزمینی را
بمقدار خود سرابی است و اسکندریه را سراب نیست، و ارتفاع آن از سیصد ذراع
متجاوز است، و آنرا قبه‌ای بزرگ بود که مدت‌ها رأس مناره بود. و چنان نیست که مجال
پردازان در گفته‌ها و نوشته‌های حماقت آمیز خود ادعا کرده‌اند که مناره را برای
آئینه‌ای ساخته بودند که در آن همه کشتیها - از درمون^۳ - حمل تاشلندی^۴ - آماده جنگ را
میدیدند؛ و گروهی گمان کنند که بانی آن و بانی هر مین^۵ يك پادشاه بوده است؛ و دیگران

۱- چاپ لیدن . مطبعه بریل ۱۹۲۷ ص ۵۱ .

۲- چاپ دوم قسم اول . لیدن مطبعه بریل ۱۹۳۸ ص ۱۵۱ .

۳- دزی در ذیل قوامیس عرب نوشته : در مونه (از یونانی) نوعی کشتی .

۴- دزی در همان کتاب «شلندی» را نوعی کشتی دانسته که در لاتینی اسفل باشکال
مختلف (مانند Chelandium) ، در روسی Schelanda، در ایتالیایی Scialando و در
فرانسوی Chaland آمده؛ و آن قایق بزرگ مسطحی است که برای حمل مال التجاره بکار
میرفته است .

۵- همان اهرام ثلثه مصر که مسعودی بلفظ «اهرام» یاد کرده .

بجز این گفته‌اند.

ابوالحسین محمد بن جبیر کنانی اندلسی بلنسی (۵۴۰-۵۶۱ هـ) در «رحله» خود آرد^۱: «بزرگترین عجایب آن (اسکندریه) که ما مشاهده کردیم منار است که خدای عزوجل آنرا بردست کسیکه ویران‌ساخته کرده، نشانه‌ای برای متوکلان و راهنمایی برای مسافران قرار داده است، چنانکه اگر آن نبود از دریا بپر اسکندریه راه نمی‌بردند، و آن از مسافت بیش از هشتاد میل پیداست. بنای آن از جهت طول و عرض در غایت نیکویی و استواری بود، و در ارتفاع سر با آسمان می‌سود. وصف آن در بیان ننگجد ... یکی از چهار جانب آنرا ذرع کردیم پنجاه و اند باع^۲ بود و گفته‌اند طول آن بیش از ۱۵۰ قامت بود. داخل منار منظری است بسیار وسیع و بلکان و مداخل و مساکن بسیار دارد، چنانکه متصرف و والی آن خود غالباً در راه‌های وی گم شود و بالجمله گفتار شمار آن بر نتابد. در بالای منار مسجدی است ببرکت موصوف و مردم بنماز گزاردن در آن تبرک جویند و ما در روز پنجشنبه پنجم ذی‌الحجه (۵۵۷۸) بدانجا شدیم؛ و در آن مسجد مبارک نماز گزاردیم و ساختمان عجیب آنرا مشاهده کردیم»

شهاب‌الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی

یاقوت

(متوفی بسال ۶۲۶ هـ) در «معجم البلدان»، «منارة الاسكندرية» را

به «اسکندریه» ارجاع کند، و در ذیل «اسکندریه العظمی» آرد:

«و اما خبر مناره - از آن اخباری هائل روایت و ادعاهایی کرده‌اند که از راستی بدور و از حق برکنار است و گفته‌اند که ذوالقرنین چون خواست مناره اسکندریه را بنا کند وزنی معین از سنک و وزنی از آجر و وزنی از آهن و وزنی از مس و وزنی از ارزیز و وزنی از قصدیر^۳ و وزنی از سنک صوان^۴ و وزنی از طلا و وزنی از نقره، و همچنین از همه سنگها و معادن برگرفت، و همه را در دریا افکند و مدت یکسال بماند، سپس برگرفت

۱- رحلة ابن جبیر . بغداد . مكتبة العربية ۱۳۵۶ ص ۸-۹ .

۲- در متن : عام ! و تصحیح قیاسی است (۲)

۳- قلعی .

۴- نوعی سنک سخت .

و دید همه تغییر یافته و از حال بگر دیده‌اند و وزن آنها کاسته بود، جز شیشه که تغییر نیافته و نکاسته بود. پس بفرمود تا بنیاد مناره را از شیشه بسازند و بر سر مناره آینه‌ای کردند که بیننده در آن مینگریست و کشتیهایی که از فرنگ یا قسطنطنیه یا دیگر شهرها برای حرب با مردم اسکندریه خارج میشد، میدید؛ و این کار رومیان را زیان داشت و بدین سبب بر محاربه با اسکندریه توانا نبودند... و در اسکندریه چاهی بود که آب آن برص و دیگر بیماریها را شفامیداد، و در روم پادشاهی بود بنام سلیمان (۲). پیسی بر تن او پدید آمد. پس رومیان خواستند او را خلع کنند و پادشاهی بجای او برگزینند. وی گفت: بگذارید تا بچاه اسکندریه روم و بازگردم. اگر شفا یابم نیک بود والا هر چه خواهید بکنید. پس با هزار کشتی بدانجا شد. و از شرایط این چاه آن بود که کسی را که قصد استشفاداشت، مردم اسکندریه مانع نمیشدند. پس چون پادشاه روم بدانجا رسید، دره‌ای مدخل دریا را بروی او بگشودند، و وی در آمد و چاه در میانه شهر - برابر پله‌هایی که دانشمندان بر آنها جلوس میکردند - بود. پس وی چند روز در آب آن استحمام کرد و گفت از مرض خویش شفا یافته است و با همراهان حرکت کرد، و او بعد سپاهیان بر مردم اسکندریه فزون داشت، چون بر آن چاه مشرف شد گفت: این چاه از آینه زیان آورتر است. پس بفرمود تا آنرا با طراف جاری ساختند و نیز فرمانداد تا آینه بکنند و کشتیهایی را بسوی قسطنطنیه و کشتیهایی دیگر بسوی بلاد فرنگ فرستاد و گفت از بالای مناره بورود و خروج کشتیها به قسطنطنیه و فرنگ نظر کنند. پس دانست که چون دو کشتی از اسکندریه اندکی دور شدند از نظرها نماندند. آن گاه ملک ببلاد خویش بازگشت و از غائله آینه ایمن شد.

و گفته‌اند: نخستین کسی که مناره را بساخت، زنی بود که او را «دلوکه» می‌گفتند و او دختر «زباء» بود و ذکر او در «حائط العجوز» و غیره بیاید.^۱

۱- زباء، دختر عمر بن زبیر بن حسان پادشاه بریه الشام است و چون عمر بدست جذیمه الابرش مغلوب و کشته شد، زباء بجای او بنشست و بان مقام خون پدر جذیمه را بکشت و خود او نیز بحلیه قصیر، غلام جذیمه بدست دشمن گرفتار شد و خود را مسموم کرد. و این وقایع اندکی پس از میلاد مسیح صورت گرفته است (قاموس الاعلام ترکی). طبری نام زباء را (بقیه در حاشیه صفحه بعد)

و گفته‌اند: ملکه‌ای از ملوک روم (۱) بنام «قلبطره»^۱ آنرا بساخت.

اخبار و احادیث در باب مصر و اسکندریه و مناره آن بسیار و اکثر باطل و گفته‌هایی است که جز نادان نپذیرد، و من با اسکندریه شدم و بگشتم و چیزی شگفت آور در آن ندیدم جز ستونی که اکنون به «عمود السواری» معروف است، برابر دروازه‌ای از دروازه‌های شهر، معروف به «باب الشجرة» و آن بسیار بزرگ است و بمناره‌ای عظیم ماند...

اما مناره اسکندریه ... بنایی مربع بود شبیه بدژ و صومعه‌ای، مانند دیگر ابنیه، و من رکنی از ارکان آن را دیدم و آن مناره منهدم شده و مالک الصالح بیک یادگیری از وزیرای مصر آنرا تجدید کرد و آن استوارتر و نیکوتر از مناره پیشین بود...

وصف آن - من آنرا چنین مشاهده کردم: حصنی است عالی بر سر کوهی مشرف بر دریا بجانب جزیره‌ای که در لنگرگاه اسکندریه پدیدار است. بین آن و خشکی نزدیک بیک میدان اسب است و بدان جز از راه دریا، راه نیست. مرا گفته‌اند که از یکی از جهات آن آب بدانجا رود. و مناره بشکل مربع است و پله‌های فراخ دارد، چنانکه ممکن است سوار با اسب از آن بالا رود. و پلکان را با سنگهای دراز که بر دو دیوار - که پله را در بر دارند - کار گذاشته و مسقف کرده‌اند، و پله‌ها بطبقه‌ای عالی رسد که بر دریا مشرف است بوسیله دار بزینهایی محیط بموضعی دیگر، و آن نیز حصنی مربع شکل را ماند و بوسیله پله‌هایی دیگر از آنجا بموضع دیگر رسند که از آن بوسیله دار بزینهای دیگر بر سطح اول مشرف شوند و درین موضع

(بقیه از حاشیه صفحه قبل)

«نائلة» یاد کند و گوید لشکریان وی از عمالقه و عاربه اولی بوده‌اند و داستان خدعه او در دعوت جدیمه و قتل او را بتفصیل نقل کند (تاریخ الامم و الملوک چاپ قاهره ج ۲ س ۳۲-۳۴) نام او در ادبیات پارسی هم آمده. خاقانی گوید:

از سخا و صفزبیده خوانده‌ام وز کفایت رای زبا دیده‌ام.

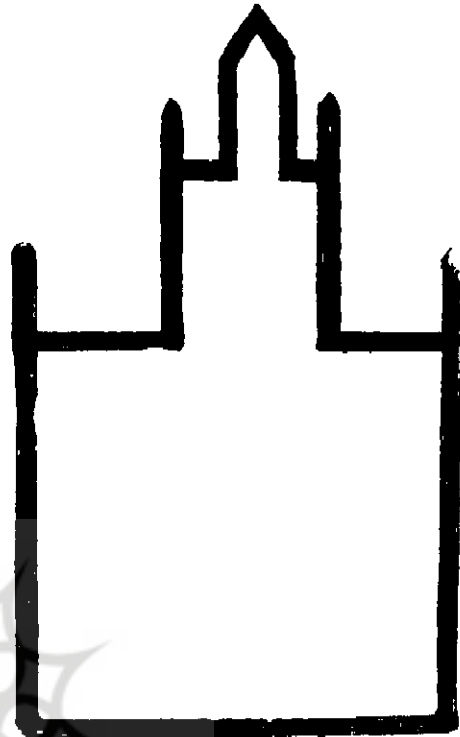
ورك: ص ۲۵ (سطر آخر)

۲- رك: معجم البلدان «حائط المعجوز» ورك: ص ۲۵ ح ۳.

۱- مراد Cleopatra ملکه مصر است که سال ۳۰ ق. م. خود را مسموم کرد.

قبه‌ایست که قبه دیدبان^۱ را ماند و شکل آن چنین است :

و در آن - چنانکه گویند - غرفه‌های بسیار و جایگاه‌های فراخ نیست تا نازه وارد گمراه شود ، بلکه پله‌ای مدور مانند چاهی خالی بدانجاست ، و گمان برده اند که آن چاهم بلکه ایست و چون چیزی در آن اندازند از قرار آن در عمق چاه آگاه نشوند ، و من آنرا ندانستم و خدای بدان داناترست . و من موضعی را که میپنداشتند آئینه در آنجا بوده است جستجو کردم اما نیافتم و اثری هم بدست نیاوردم . و کسانی گمان برده اند آئینه دیواری بوده که فاصله آن تا زمین قریب صد ذراع یا بیشتر بوده است . چگونه در آئینه‌ای نظر توان کرد که بین آن و بیننده صد ذراع یا بیشتر



طرح مناره اسکندریه (از معجم البلدان)

باشد و از بالای مناره راهی بدان نباشد ؟ این چیز است که من مشاهده و ضبط کردم ، و هر چه جز این حکایت کنند دروغ بی اصل باشد . ابن زولاق^۲ گفته که طول مناره اسکندریه ۲۳۰ ذراع و در میانه شهر بود و آب بر گرد آن میگشت و آنرا خراب کرد و فقط همین بخش که بر بقعه مشرف بود ، باقی ماند .»

ابوالفرج غریغورس بن هارون الطیب ملطی معروف بابن العبری
ابن العبری
(۶۶۲-۶۸۵) در تاریخ «مختصر الدول» آرد^۳ : [اسفسیانوس^۴

قیصر] ده سال سلطنت کرد و او قوقلس^۵ یعنی مناره اسکندریه را بنا کرد و طول آن

۱- در اصل : قبه الدیان . رك : ص ۲۷ س ۱۴ و ح ۲.

۲- ابو محمد حسن بن ابراهیم معروف بابن زولاق مصری مورخ (۳۰۶-۳۸۷) مؤلف «خطط مصر» رك : لغت نامه دهخدا.

۳- تاریخ مختصر الدول چاپ بیروت مطبعه کاتولیکه ۱۸۹۰ ص ۱۱۷.

۴- Vespasianus

۵- شاید : فارس Pharus=Pharos

« ۱۲۵ گام بود. »

دمشقی

شمس‌الدین ابوعبدالله محمد دمشقی در «نخبة الدهر» گوید:
 «و از عجایب نیز مناره اسکندریه است، و آن با سنگ خوش اندام با ارزیز بنا شده، و در آن قریب سیصد اطاق است، و چارپا با بار خود از داخل مناره بهر اطاق بالا تواند رفت، و اطاقها دارای طاقهایی است که بدریا مشرف شود. و گویند بانی آن اسکندر مقدونی است، و بعضی گویند «دلوکا» ملکه مصر است، و گفته اند که بر جانب شرقی آن نوشته است، آنرا خواندند و ترجمه آن اینست که این مناره باشاره دختر مریوش^۲ یونانی برای رصد کواکب بسال هزار و دویست از حدوت طوفان، بنا شده است. و گفته اند که طول آن هزار ذراع بود و در بالای آن تمثالهای مسین بود، از جمله تمثال مردی که بسبابه دست راست بسوی آفتاب - بهر جای فلک بود - اشاره میکرد...^۳ مسعودی گوید طول این مناره در زمان ما - که سال ۲۳۳ از هجرت نبوی است^۴ - ۲۳۰ ذراع است و طول آن در قدیم ۴۰۰ ذراع و پیش از آنهم ۱۰۰۰ ذراع بوده است، و صورت بنای آن بر سه شکل است: اول که اساس بنا باشد بشکل مربع است و آن نزدیک بثلث بنا را شامل است، دوم بشکل مثنی است و سوم بالای بناست که مدور باشد.»

ابن بطوطه

شرف‌الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن محمد معروف به ابن بطوطه طنجی (۷۰۳-۷۷۷) در «رحله» خود، ذیل اسکندریه نویسد:^۵ «ذکر منار - من ازین جانب (باب الاخضر) قصد مناره کردم، یکی از جوانب آنرا منهدم یافتم و صفت آن چنین است: بنایی است مربع با آسمان کشیده و در آن از زمین بالاتر نهاده است؛ و برابر در، بنایی است باندازه ارتفاع آن، و بین آن دو الواحی

۱- چاپ مهران. لیبزیک ۱۹۲۳ ص ۳۶-۳۷.

۲- در مروج الذهب ج ۱ ص ۳۰۹ در زمرة ملوک مصر «مرینوس» را یاد کند.

۳- در اینجا قول مسعودی را - که بیشتر آورده ایم - تحریف و اختصار کرده است.

۴- در مروج الذهب ج ۱ ص ۳۲۰ «سنة اثنتین وثلاثین وثلثمائة».

۵- چاپ اول، مطبعة الازهرية، مصر ۱۳۴۶ ج ۱ ص ۹ و Ibn Battuta, transl. by H.A.R.Gibb. London 1939, p.46-47.

چوبین نهاده اند که بر روی آنها بسوی در روند، و اگر این الواح چوبین را بردارند دیگر بدان راهی نیست. در داخل در، موضعی برای نشستن نگهبان مناره ساخته اند، و در اندرون مناره اطاقهای بسیار است. و عرض راه ورود داخل، ۹ و ۱۰ و عرض دیوار ۱۰ و ۱۰ و عرض مناره از هر جهت از جهات چهارگانه ۴۴۰ و ۴۴۰ و ۴۴۰ و ۴۴۰ است. و آن بر تلی مرتفع نهاده است. و مسافت میان وی و شهر (اسکندریه) یک فرسنگ است از راه بری مستطیل که دریا از سه سوی آنرا فرا گرفته است تا آنکه دریا بسور پیوندد، و ممکن نیست در خشکی، جز از راه شهر به مناره رسید. و درین بر متصل به مناره، مقبره اسکندریه است و من بهنگام بازگشت بیباد مغرب بسال ۷۵۰ قصد مناره کردم و خرابی را بر آن مستولی یافتم، آنچنانکه ورود بدان ممکن و صعود بدر آن میسر نبود و ملک الانصر رحمه الله بینی مناری مانند آن در برابر وی شروع کرد ولی مرگ او را از اتمام بنا بازداشت.

ماخذ فارسی

مؤلف حدود العالم (تألیف بسال ۳۷۲ هـ) آرد: «اسکندریه شهر است از دو سوی با دریای روم و دریای تنیس پیوسته و اندر وی یکی مناره است که گویند دو پست ارش است و اندر میان آب نهاده بر سر سنگی و هر گه که باد آید آن مناره بچنانک بتوان دید»^۴

مؤلف

حدود العالم

- ۱- گیب در تعلیقات کتاب اخیر ص ۳۹۲ نوشته: ابن بطوطه سه میل (یک فرسنگ) بین مناره و شهر را اغراق آمیز دانسته. هر چند ادریسی نیز گفته که مسافت بین مناره از راه خشکی سه میل و از راه دریا یک میل بود. نویسنده متأخر، قلقشندی مسافت مزبور را یک میل مینویسد. همین مؤلف گوید که قسمتی از مناره توسط یونانیان در اوایل قرن هشتم میلادی (دوم هجری) تخریب شد و بتدریج رو بویرانی نهاد «تا در نیمه قرن چهاردهم (هشتم هجری) کاملاً منهدم شد و فقط قطعه‌ای از آن بجایست.»
- ۲- چاپ تهران با اهتمام سید جلال تهرانی ۱۳۵۲ ص ۱۰۱.
- ۳- (حدود العالم ترجمه مینورسکی ص ۱۵۲) Tinnis.
- ۴- شبیه به مناره جنبان اصفهان. مینورسکی این جمله را «چنانک بتوان دید» خوانده و ترجمه کرده است (ص ۱۵۲).

فردوسی در شاهنامه، عنوان «آزمودن اسکندر فیلسوف و بزشک و جام کید(را)» گوید^۱:

بپردخت از آن پس بداننده مرد
 پر از روغن گاو جامی بزرگ
 که این را باندامها بر به مال
 بیاسای تا ماندگی بفکنی
 چو دانا بروغن نگه کرد گفت
 بجام اندر افکند سوزن هزار
 بسوزن نگه کرد شاه جهان
 بفرمود تا گرد بگداختند
 سوی مرد دانا فرستاد زود
 فرستاد از آن آهن تیره رنگ
 بی بردند نزد سکندر به شب
 سکندر نهاد آینه زیر نم
 بر فیلسوفش فرستاد باز
 خردمند بزود آهن چو آب
 زدودش با روکز آن پس ز نم
 که چون خیزد ازدانش اندر نبرد
 فرستاد زی فیلسوف سترگ
 سرین و میان و بر و پشت و بال
 بدانش مرا مغز و جان آکنی
 که این بند بر من نشاید نرفت
 فرستاد بازش سوی شهریار
 بیاورد آهنگری در نهان
 ز آهن یکی مهره ای ساختند
 چو دانا نگه کرد، آهن بسود
 یکی آینه کرده روشن ز رنگ
 وزان راز نگشاد بر باد لب
 همی بود تا شد سیاه و درم
 بدان کار شد رمز آهن دراز
 فرستاد بازش هم اندر شتاب
 نگردد بزودی سیاه و درم...^۲

در جای دیگر شاهنامه سخن از آینه سکندر نیست و در داستان فوق هم «آینه» در زمره اشیاء دیگر میان فیلسوف هندی و اسکندر رد و بدل شده است و همان نیست که در کتابهای دیگر از آن یاد کرده اند.

۱- شاهنامه چاپ بروخیم ج ۷ ص ۱۸۳۰ بعد.

۲- آنگاه اسکندر فیلسوف را پیش خواند و از اسرار جام روغن و غیره پرسید و او یکایک بشرح باز گفت و

پسند آمدش نغز گفتار اوی دلش تیزتر گشت بر کار اوی

ناصر خسرو

ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی مروزی (۳۹۴-۴۸۱؟) در «سفرنامه» خود گوید: «و آنجا مناره ایست که من دیدم آبادان باسکندریه . و آنجا - یعنی بر آن مناره - آینه‌ای حراقه ساخته بودند که هر کشتی رومیان که از استنبول می‌آمدی، چون بمقابله آن رسیدی آتشی از آن آینه افتادی و بسوختی . و رومیان بسیار جدو جهد کردند و حیل‌ها نمودند و کس فرستادند و آن آینه بشکستند . هر روز گار حاکم سلطان مصر^۲ مردی نزدیک او آمده بود، قبول کرده که آن آینه را نیکو باز کند، چنانکه باول بود . حاکم گفته بود حاجت نیست که این ساعت خود رومیان هر سال زر و مال می‌فرستند و راضی اند که لشکر ما نزدیک ایشان نرود^۳ و سربسر پسنده است .»

نظامی

ابو محمد نظام الدین الیاس بن یوسف بن زکی مؤید نظامی گنجوی (متوفی بین ۵۹۹-۶۱۹ هـ) در «سفرنامه» تحت عنوان «آینه ساختن اسکندر» مشروح‌تر از دیگر گویندگان پارسی داستان را روایت کرده است اینچنین^۴:

ساقی نامه

بیا ساقی ! آن اعل پالوده را بیار، بشوی این غم آلوده را
فروزنده اعلی که ریحان باغ زقندیل او برف-روزد چراغ .
اندرز

چو فرخ بود روزی از باعداد همه مرد را نیکی آید بی‌باد
بخوبی نهد رسم بنیادهای زدوات بنیکی کند بی‌بادهای
سراز کوی نیک اختر برزند بنیک اختری فال اختر زند
بهنگام سختی مشو نا امید کز ابر سیه بسارد آب سپید

۱- چاپ برلین . چاپخانه کالویانی ۱۳۴۱ ص ۵۶-۵۷.

۲- ابوعلی منصورالحاکم ۳۸۶-۴۱۱.

۳- در متن . «برود» و در حاشیه : نرود(ظ).

۴- سفرنامه چاپ ارمغان ۱۳۱۶ ص ۱۵۰-۱۵۲.

در چاره سازی بخود در میند
 نفس به کز امید یاری دهد
 گره در میاور بر ابروی خویش
 که بسیار تلخی بود سودمند
 که ایزد خود امیدواری دهد
 در آینه فتح بین روی خویش

داستان

گزارنده نقش دیبای روم
 که چون شد سکندر جهان را کلید
 عروس جهان را که شد جلوه ساز
 نبود آینه پیش از او ساخته
 نخستین عمل کآینه ساختند
 چو افروختندش غرض بر نخاست
 رسید آزمایش بهر گوهری
 سرانجام کاهن در آمد بکار
 چو پرداخت رسام آهنگرش
 همه پیکری را بد انسان که هست
 بهر شکل می ساختندش نخست
 پهنی شدی چهره را پهن ساز
 مربع مخالف نمودی خیال
 چو شکل مدور شد انگیخته
 بعینه زهر (بهر) سو که برداشتند
 بدین هندسه ز آهن تیره مغز
 تو نیز از در آن آینه بنگری
 چو آن گرد روی آهن سخت پشت
 سکندر درو دید پیش از گروه
 چو از دیدن روی خود گشت شاد
 عروسی که این سنت آرد بجای
 کند نقش دیباچه را مشک بوم
 ز شمشیرش آینه آمد پدید
 بدان روشن آینه آمد نیاز
 بتدبیر (زشمشیر) او گشت پرداخته
 زر و نقره در قالب انداختند
 درو پیکر (جوهر) خود ندیدند راست
 نمودند هر یک دگر پیکری
 پذیرنده شد گوهرش را نگار
 بصیقل فرود زنده شد پیکر (گوهر)ش
 درو دید رسام گوهر پرست
 نمی آمد از وی خیالی درست
 درازیش کردی جبین را دراز
 مسدس نشان دور دادی ز حال
 تفاوت نشد بسا وی آمیخته
 نمایش یکی بود بگذاشتند
 بر افروخت شاه این نمودار نغز
 بدست آری آیین اسکندری
 بنرمی در آمد زخوی درشت
 ز گوهر بگوهر در آمد شکوه
 یکی بوسه بر پشت آینه داد
 دهد بوسه آینه را رو نمای

مؤلف مجمل التواریخ والقصص

مؤلف مجمل التواریخ والقصص (تألیف ۵۵۲) نویسد:^۱
 « ذکر اسکندریه - بر ساحل دریا^۲ روم نهاده است ،
 و آن اقصى حدود اسلام است ، و آنرا اسکندر بنانهاد بحکمت ،
 و آنجا مناره ساخت سیصد گز بذراع الملك و بذراع سلطانی چهارصد و پنجاه گز باشد ،
 و ممکن نیست که توان بلندتر بنیادی ساختن ، و از زیر تا بر بالا سیصد و شصت خانه^۳
 بر بالای یکدیگر مخالف ساخته است ، هر خانه بیست گز بطول^۴ و عرض . و آنجا قییمان
 باشند ، و راه بر شدن چنانک هر چه خواهد بچهار پا باسانی بر خانه بالاین تواند برد ،
 و همه جای و هر خانه را روزنی ساخته ، روشنایی و نگریدن را ، و بر سر بالای آن بر مناره
 بلیناس آئینه ساخته بود^۵ در عهد خویش که چون در آن نگریدندی ، جمله کشتیها بر
 در روم و قسطنطنیه بدیدندی و دریاها جمله ، و هیچ پوشیده نمادی ، و اینکار بر ملک الروم
 سخت بود ، چون سپاهی بفرستادی مسلمانان آگاه شدند ، پس حیل کرد و ترسانی را
 بفرستاد تا آنجا - بمسلمانی سر بر آورد و تعبد ، و دو سه جایگاه چیزها پنهان (کردی)
 و گفتی در کتاب چنین یافتم که در فلان موضع چیزی نهاده است و برداشتندی ، تا معتمد
 سخن گشت ، پس گفتا چنان یافتم که گنجی اسکندر بر سر این مناره پنهان بکرده است .
 پادشاه وقت آنرا بفرمود کنند و آن ترسا بگریخت . پس حقیقت گشت که حیل ساخته اند
 و چیزی پیدا نیامد ، و از نو باز کردند و آئینه بجای باز نهادند ولیکن آن تأثیر باطل
 شده بود ، و اکنون نلثی از مناره بر جای است و مقدار چهل فرسنگ کشتیها اندر دریا

۱- مصحح مرحوم بهار ص ۴۹۴-۴۹۵.

۲- کذا و «دریا» لهجه ایست از دریا (بهار).

۳- ابن خردادبه ص ۱۱۴ : سیصد و شصت و شش خانه (بهار).

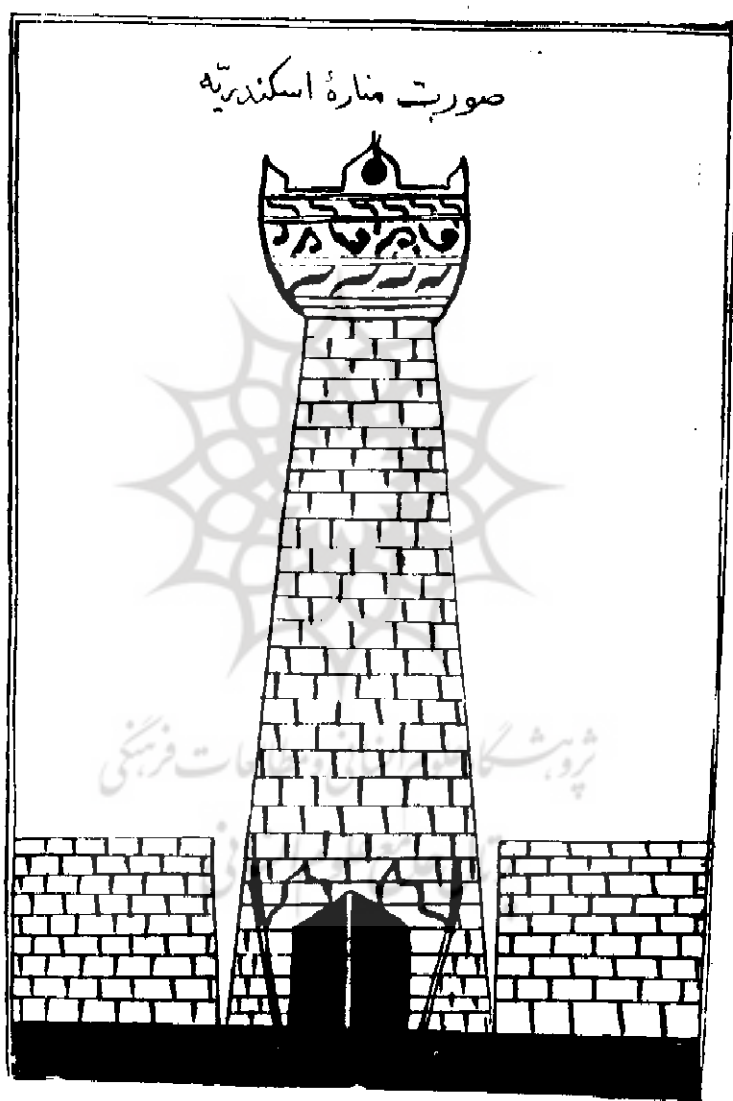
۴- در متن : و طول.

۵- و هم مؤلف مجمل التواریخ گوید (ص ۵۷) : «سکندر دوازده باره شهر بنا کرد:

اسکندریه اندر مصر، که عجایب تر بنیاد و مناره بست و طلسم آن بلیناس کرد در عهد خویش ..»

و هم (در ص ۱۳۲) گوید : «بر سر مناره اسکندریه آئینه هم وی (بلیناس) ساخت .»

پدیدار باشد، و همانجا قصر سلیمان علیه السلام بوده است که دیوان از سنگ املس ساخته‌اند. و چون در آن نگاه کنند صورت ابر و سبزی دریا پیدا شود بر سان آینه، و بر آن نقطه‌هاست رنگ رنگ، و کس نداند که آن چه سنگ است، و هر ستونی چندانست که (مردی) دست پیرامون (آن) در نتواند آورد، و دوازده ستون گویند



(از مجمل التواریخ والقمس)

اکنون بجایست، و قصر بر بالا بودست، و راه بر شدن و آب کشیدن در میان ستونها ساخته سخت عظیم عجائب .. و اسکندریه بر کنار دریا، و صورت مناره چنین یافتیم والله اعلم.

غیاث‌الدین بن همام‌الدین معروف بخواندمیر در حبیب‌السیر
خواندمیر
مؤلف بسال ۹۳۰ نویسد^۱ :

«قرب باسکندریه حصار است در غایت بلندی و در آن قلعه بلیناس حکیم بفرمان
ذوالقرنین میلی ساخته بود در کمال ارتفاع و آئینه‌ای بقطر هفت ذرع در آن میل نشانده،
و آنرا بطلمس چنان پرداخته که هر کشتی که از قسطنطنیه بر روی دریای فرنگ که میان
اسکندریه و آن باده واقع است حرکت کردی در آن آئینه پدید آمدی، تا زمانی که
عمرو بن عاص حاکم اسکندریه شد باقی بود؛ و مردم فرنگ بواسطه اطلاع اهل اسلام
بر حال ایشان بغایت متوهم بودند. عاقبة الامر تدبیری اندیشیده جمعی را باسکندریه
فرستادند تا در لباس اهل تقوی خود را بخلق نمودند، و چون مردم را نسبت بایشان
اعتقادی پیدا شد آوازه در انداختند که اسکندر در پس این آئینه گنجی عظیم نهاده
است و عمرو بن عاص بادعوی فطانت و روباه‌بازی فریب یافته بطمع گنج آن آئینه را
از آنجا برگرفت و از آنچه شنیده بود اثری ندید؛ و چون بار دیگر آئینه را در موضعش
نصب کردند آن خاصیت را باطل یافتند. در عجایب البلدان مسطور است که اصل مناره
اسکندریه از آبگینه بود، و صورت خرچنگی در غایت بزرگی از مس ریخته در میان آب
نهاده بودند، و بر پشت آن مناره را بنیاد کرده و ارتفاع آن منار چهار صد و پنجاه گز بود
العلم عند الله تعالی.»

فرنگ‌های پارسی

محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی متخلص بسروری در «مجمع‌الفرس» مؤلف
بسال ۱۰۰۸ گوید :

«آئینه اسکندری - آن آئینه است که بجهت آگاهی از حال فرنگ بر سر مناره
اسکندریه که در حدود فرنگ بر کناره دریا بنا کرده اسکندرست و بدستیاری ارسطو
آنرا ساخته بود، نصب کرده بودند. آخر پاسبانان غفلت ورزیدند تا فرنگیان فرصت
یافته و در آب انداختند و اسکندریه را برهم زدند، و آخر ارسطو آنرا از آب بیرون آورد.»

(۱) حبیب‌السیر چاپ طهران (۱۲۷۱) در «اختتام کتاب» ص ۳۹۸.

محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص ببرهان در «برهان قاطع» مؤلف بسال ۱۰۶۲ آرد:

«آینه اسکندری و آینه اسکندری - آینه‌ای بود از هنرهای ارسطو که بجهت آگاهی از حال فرنک بر سر مناره اسکندریه که در حدود فرنک برکنار دریا بنا کرده اسکندر بود، نصب کرده بودند. شبی پاسبانان غافل شدند و فرنگیان فرصت یافته آنرا در آب انداختند و اسکندریه را برهم زدند و عاقبت ارسطو آنرا از آب بیرون آورد.»
شیخ عبدالرحیم در «کشف اللغات» همین قول را تکرار کرده است و غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین در «غیاث اللغات» مؤلف بسال ۱۲۴۲ پس از نقل قول «کشف» و «برهان» در ذیل «آینه سکندر» گوید:

«و در تاریخ بهجة العالم مسطور است که در شهر اسکندریه بلیناس^۱ فرموده اسکندر مناره‌ای عظیم ساخته بود ببلندی سه صد گز، و بر سر آن آینه‌ای نصب کرد که قطر آن هفت گز و دور آن بست و یک^۲ گز بود تقریباً، چون بدور بین در آن نگرستی هر چه در استنبول واقع بودی، در آن آینه ظاهر میبود.»

رضاقلی خان بن محمد هادی خان طبرستانی متخلص بهدایت (متوفی بسال ۱۲۸۸) در «انجمن آرای ناصری» ذیل «آین» گوید:

«آین بفتح ثالث بر وزن و معنی آهن است و چون اول بار آهن را صیقلی کرده‌اند که عکس پذیر شود آنرا آینه خوانند و این نام بر آن ماند، و چون اسکندر آنرا تکمیل کرد بنام او «آینه سکندری» معروف شد. و هم‌او در ملحقات انجمن آرا نویسد: «آینه سکندری - کنایه از آفتاب بود...»^۳ شعوری در «لسان العجم»^۴ آورده: «آینه ایست منسوب با سکندر ذوالقرنین. حکما بعلم حکمت آنرا اختراع کرده بودند»

۱- در اصل: تواریخ

۲- رك: «بلیناس حکیم» بقلم نگارنده در مجله دانش سال اول شماره ۹ و ۱۰-۱۱

۳- املاء و تلفظ «یست و یک» درهند.

۴- در اینجا بیت خاقانی را شاهد آورده است و ذکر آن بیاید.

۵- فرهنگ فارسی پترکی در دومجلد. چاپ استانبول ۱۱۵۵ قمری.

بر لب دریا بمسافت يك ميل نهاده، و کشتی‌هایی که بدانسو می‌آمدند از بیش از صدمیل مسافت در آینه دیده میشد و مسافران دوست و دشمن را معلوم میکرد، و اختراع آنرا بارسطو نسبت داده‌اند.

جانسن در فرهنگ فارسی و عربی بانگلیسی^۱ خود ذیل «آینه» گوید:
 «آینه اسکندری، آینه اسکندریه است که همه جهان را نشان میداد و سابقاً می‌پنداشتند که در کتابخانه اسکندریه بوده است.»

سید محمدعلی داعی الاسلام در «فرهنگ نظام» ج ۱ چاپ حیدرآباد ۱۳۴۸
 آرد: «آینه سکندری - ۱ - مطلق آینه است چه باعتقاد ایرانیان قدیم اسکندر رومی مخترع آینه است (۱) یعنی بامر او آینه از آهن ساخته شد ...
 ۲ - ... ارسطاطالیس مغناطیس بزرگی ساخته بر روی آب گرفت، و آن مغناطیس آن آینه آهنی را جذب بیرون کرد.»

تحقیقات جدید

بندر اسکندریه از شبه جزیره‌ای تشکیل شده، شامل جزیره عمده فارس^۲ که بوسیله رصیف سنگی طویل بدرازی هفت ستاد^۳ بخشکی متصل میشود بهمین مناسبت آنرا «هپتاستاد»^۴ (هفت ستاد) مینامیدند. در رأس شمال شرقی فارس، منارة البحر بزرگ قرار داشت و آن توسط بطلمیوس مخلص^۵ ساخته شده بود.

۱ - F. Johnson Dictionary, Persian, Arabic, and English, London 1852

۲ - در یونانی (Pharos) و در لاتینی (Pharus) نام جزیره مزبور است که لغت (Phare)

بمعنی مناره در زبانهای اروپایی از نام آن مأخوذ است.

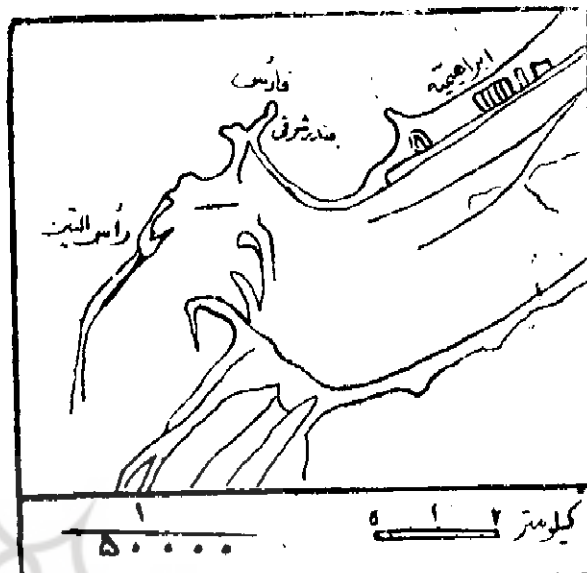
۳ - stade (در یونانی Stadion) مقیاس طول معادل ۶۰۰ قدم یونانی.

۴ - Heptastade

۵ - Ptolemaios Soter برخی گفته‌اند منار بامر بطلمیوس محب‌الآخ (P. Philadelphie) و بترسط گنیدین سستراتس (Gnidien Sostratos) ساخته شده (لغت نامه دهخدا) مؤلف قاموس کتساب مقدس ذیل «اسکندریه» نویسد: «منارة دیوکلیتیانس که آنرا «منارة بپینوس» نیز گویند در این شهر (اسکندریه) برپاست و بپینوس یکی از والیان رومی بود که این مناره را محض احترام و بیادگاری دیوکلیتیانوس امپراطور نصب کرد.»

این بنای مشهور، سر مشق همه مناره‌های ابرو با گردید و همگان آنرا بمنزله یکی از عجایب عالم قدیم تلقی میکردند. این مناره قرنهای بسیار پس از فتح عرب نیز

پایدار ماند. نویسندگان تازی آنرا «مناره» یا «منار» نامیده‌اند. طبق روایات آنان، مناره عبارت بود از یک زیرسازی مرتفع و عریض که از سنگهای سپید مکعب ساخته شده بود و بنایی حجیم که در روی آن ستونی از آجر و ساروج بشکل برجی هشت ضلعی بود، که در بالا برجی مدور منتهی میشد و در رأس آنهم قبه‌ای بود. مقادیری که درباره



موقع فارس و مناره آن
(دائرة المعارف بروکهاوس)

ارتفاع بنا ذکر کرده‌اند، اختلاف بسیار دارد. گفته‌اند که فارس در عصر اسلامی بر اثر زلزله‌ها خراب گردید و چند بار تجدید عمارت یافت. قسمتی بزرگ از ساختمان آن بسال ۵۷۲۴/۱۳۲۴م. درهم شکست، ولی قسمت دیگر تا یک قرن بعد پایدار ماند. کمی بعد بنای مزبور کاملاً ساقط شد و بسال ۵۸۸۲/۱۴۷۷م حصن کنونی فارس روی بقایای آن ساختمان با مرقاتت بیک^۱ بنا شده است.^۲

تغییرات در شهر پارسی

تا آنجا که نگارنده جستجو کرده، در نظم پارسی قدیمترین جایی که ذکر مناره اسکندر شده، این بیت ابوالعباس احمد بن محمد بن یوسف بن اسحق معسروف

۱- سیف‌الدین قایت بیک، اشرف ۸۷۳-۹۰۱ از ممالیک برجی (طبقات سلاطین اسلام تألیف) لین پول. ترجمه آقای عباس اقبال آشتبانی ص ۷۴.

۲- Encycl.de l' Islam : Iskandariya par Rhuvon Guest

بطیان زاژخای از شعرای قدیم است^۱:

زوباغ^۲ وقف کرده بر آن مرزت ... خر و مناره اسکندر^۳.

شرح آینه اسکندر را از قول نظامی نقل کردیم. خاقانی در قصیده‌ای در مدح شروانشاه منوچهر گوید:

شاه در بیک حال هم خضر است و هم اسکندر است

کآینه دین کرد و شد با آب حیوان آشنا^۴.

و در مدح شاه اخستان گوید:

اسکندر وقت کز حسامش عقل آینه سکندری ساخت^۵.

و در مدح ارسلاانشاه بن طغرل:

زمانی اسکندری، آینه تو حسام صیقل زنگار ظلم برق حسام تو باد^۶.

در دو بیت اخیر «آینه سکندری» را مشبه به «حسام» آورده است.

حافظ گوید:

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند^۷.

و هم او راست:

من آن آینه را روزی بدست آرم سکندر وار

اگر میگیرد این آتش زمانی ورنه میگیرد^۸.

گاه «آینه» سکندر را با «جام جم» - بدو تعبیر (جام شراب و مفهوم عرفانی)^۹ یکی

۱- رك: انساب سمعانی «طیان».

۲- زوباغ نام چیزی است که بنای مخنثی نهاد (لفت فرس اسدی).

۳- لفت فرس مصحح آقای اقبال ص ۲۴۲.

۴- دیوان چاپ عبدالرسولی ۱۳۱۶ ص ۲۷.

۵- ایضاً ص ۷۱۱.

۶- ایضاً ص ۵۶۲.

۷- دیوان مصحح مرحوم قزوینی ۱۳۲۰ ص ۱۲۰.

۸- ایضاً ص ۱۰۲.

۹- رك: «جام جهان نما» بقلم نگارنده در مجله دانش سال اول ۶. شعوری در

لسان العجم آرد: «آینه سکندری ... مجازاً بیالة شراب را گویند» و بیت: آینه سکندر

جام جم است را شاهد آورده است.

دانسته‌اند^۱ خواجه شیراز گوید :

آئینه سکندر جام جم است بنگر تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا^۲ .
و نیز « آئینه سکندری » را کنایه از « آفتاب » دانسته‌اند^۳ :

چشمه خضر ساز لب از لب جام گوهری کز ظلمات بحر جست آینه سکندری^۴ .

کتاب پارسی

چند کتاب پارسی بنام آئینه مورد بحث نامیده شده :

آئینه سکندری - مثنوی پارسی از امیر خسرو دهلوی (متوفی ۷۲۵) که در

سال ۶۹۹ با استقبال اسکندر ناما^۵ هم نام در آمده^۶ .

آئینه اسکندری - کتابی بنثر پارسی تألیف ملاحسین کاشفی شامل هشت جدول

و بیست دایره در استخراج مطلوب. نسخه آن از اوقاف نادر شاه که بسال ۱۱۴۵ بکتابخانه آستانه رضوی هدیه شده، در آن کتابخانه موجود است و در فهرست کتابخانه، کتاب مزبور را تهذیب دائرة جهان نما یاد کرده‌اند^۷ .

آئینه اسکندری - در تاریخ ایران تألیف میرزا آقا خان کرمانی که در ۱۳۲۴

قمری بچاپ رسیده است .

آئینه سکندری - تألیف اعتماد السلطنه میرزا حسن خان بن حاجب الدوله حاج

علی خان فی احوال کساندر (امپراطور روسیا) (الکساندر سوم) . نسخه آن در کتابخانه

۱- «جام جم یا جام جمشید آئینه‌ای که جهان را نمایش میداد و مجازاً مناره بخصوص

مناره اسکندریه را گفته‌اند» (فرهنگ فارسی با انگلیسی جانسن).

۲- دیوان مصحح مرحوم قزوینی ص ۵.

۳- برهان قاطع .

۴- انجمن آرا .

۵- کشف الظنون ؛ الذریعة الی تصانیف الشیعه .

۶- رک : امیر خسرو بقلم نگارنده . نشریه مجله مهر . تهران ۱۳۳۱ ص ۶.

۷- الذریعة الی تصانیف الشیعه ج ۱ ص ۵۰

آستانه رضویه موجود است و تاریخ کتابت نسخه ۱۳۱۳ قمری است.^۱



از آنچه گذشت نیاك آشكار گردید که صحیح کلمه ، « آئینه اسکندریه » است یعنی آئینه‌ای که بر فراز مناره شهر اسکندریه نصب کرده بودند و بعدها بمناسبت انتساب بنیاد نهادن شهر اسکندریه^۲ و مناره آن^۳ با سکندر مقدونی ، آئینه را نیز بنام او انتساب داده « آئینه اسکندر » و « آئینه سکندر »^۴ گفتند، چنانکه مناره اسکندریه را « مناره اسکندر » نامیدند^۵ و درین تسمیه مراعات اختصار و آهنگ کلمه نیز شده است .

این مقال را بچند بیت از مثنوی مولوی^۶ پایان میدهم :

گفتم آخر آینه از بهر چیست ؟	تا بداندر کسی کوچیست و کیست ؟
آینه آهن برای پوستهاست ^۷	آینه سیمای جان سنگی بهاست
آینه جان نیست الاروی یار	روی آن یاری که باشد ز آن دیار
گفتم ای دل آینه کلی بجزو	رو بدریا ، کار بر ناید بجزو
زین طلب بنده بکوی تو رسید	درد مریم را بخرم-ابن کشید.

۱- ایضاً ج ۱ ص ۵۲ .

۲- « بنی (الاسکندر بن فیلیفوس) اثنی عشره مدینه منها ... فی بلد القبط و هی- الاسکندریه . وفی عودته من الهند و وصوله الی بابل مات مسموما و وضع فی تابوت ذهب و حمل علی اکتاف الملوك و الاشراف الی اسکندریه القبط و دفن بها » (مختصر الدول ص ۹۶ و نیز ص ۷۰ و رک : قول مسعودی و یاقوت و دمشقی در همین مقاله . اسکندر در ۳۳۲ ق . م بمصر رسید و چون از کنار دریاچه مارا تید میگذشت نخست خواست شهری در جزیره فارس Pharos در نزدیکی دریاچه مزبور بسازد ، ولی بعد چون دید که این جزیره چندان وسعت ندارد شهر را در جایکه اسکندریه کنونی واقع است ، بنا کرد (ایران باستان تألیف مرحوم پیر نیاص ۱۳۵۷) .

۳- رک : گفتار مسعودی و یاقوت در همین مقاله .

۴- و نظایر آن که در آغاز مقاله یاد کردیم .

۵- در شعر طیان که گذشت .

۶- مثنوی . دفتر دوم چاپ نیکلسن ج ۱ ص ۱۶۷ .

۷- ن ل : لونهاست .